

به جزئیات قتل مجید شریف اعتراف کردند، ولی مسئولیتش را نپذیرفتند، گفتگوی مهشید شریف با فرشته قاضی

۱۹ آذر ۱۳۹۹

مهشید شریف در مصاحبه با رادیو فردا از رنج ۲۲ ساله ربودن و قتل همسرش، مجید شریف، می‌گوید؛ نویسنده و مترجمی که دو سال و نیم بعد از بازگشت به ایران، توسط نیروهای وزارت اطلاعات به قتل رسید و یکی از عوامل قتل‌های زنجیره‌ای درباره چگونگی قتل او گفت: «بردم توی انباری. مقاومت. بیهوش. درازکش. آمپول. جوراب. داخل تاکسی. سمت چپ عقب. عادی. در همان مسیر. نیش ترمز کنار پیاده‌رو. دست روی قلبش. کفش و جورابش را هم پایش کرده بودیم.»

مجدید شریف ۲۸ آبان ماه ۱۳۷۷ با لباس گرمکن از خانه مادرش در یوسف‌آباد تهران خارج شد و ۶ روز بعد در ۴ آذرماه، خانواده‌اش پیکر بی‌جان او را در پزشکی قانونی شناسایی کردند.

وزارت اطلاعات مسئولیت قتل آقای شریف را بر عهده نگرفت و مهشید شریف، همسرش، در مصاحبه با رادیو فردا می‌گوید که «علت مرگ مجید را نامعلوم اعلام کرده بودند و بعد از آن هم، از زمانی که خانواده پیگیری می‌کرد که علت این نامعلومی چیست، با مانع تراشی‌های خیلی جدی مواجه شد. هرگز حاضر به پذیرش پرونده شکایت نشدند و اصرارشان برای این‌که این قتل را نادیده بگیرند، از سؤال‌هایی است که نه تنها برای خانواده مجید شریف مطرح است بلکه برای جامعه روشنفکری مطرح است.»

«در ساده‌ترین شکل شاید عنوان کرد این دسیسه‌ای بود که در کنار بقیه دسیسه‌های رژیم جمهوری اسلامی شکل گرفت اما هنوز بعد از این‌همه سال، ابعاد این انتخاب [روشن نیست] که چطور ۴ قتل را نپذیرفتند و دو قتل دیگر و قتل آقای حمید حاجی‌زاده را هم که در همان دوران اتفاق افتاده بود با خصومت ویژه‌ای پس زدند و نپذیرفتند.

عصر چهارم آذر با من تماس گرفته شد. من آشنایی با این صدا نداشتم و فرد را نمی‌شناختم. خبر مرگ مجید را به من داد. تقریباً ده دقیقه یا یک ربع بعد خانواده مجید با من تماس گرفتند. اولین واکنشم این بود که دلم می‌خواست آن روزها و آن ساعت‌ها ایران باشم. برای گرفتن پاسپورت اقدام کردم که به بهانه بسیار واهی پاسپورتمی به من داده نشد. اما فاجعه آن روز فقط خبر مرگ مجید برای من نبود بلکه بازگویی این خبر برای پسر ۱۵ ساله‌ام بود.

بچه‌ای که در یک جامعه مثل جامعه سوئد از همان بچگی با ارزش‌های انسانی آشنا شده و حالا من باید به او می‌گفتم که پدرش را کشتند. معمایی که آن شب من در نگاه این بچه دیدم و سؤالی که تمام وجودش را گرفته بود و قاصر از این‌که بتواند کلمه‌ای را عنوان کند، رنجی است که من قطعاً تا روزی که زنده باشم، با خودم همراه دارم. فقط یک کلمه می‌گفت و می‌پرسید چرا؟ و من هنوز بعد از ۲۲ سال برای این چرا جوابی ندارم.

پویا دوران نوجوانی سختی را در ابهام در یک فضای بسته طی کرد برای این‌که وقتی من او را در جریان خبرها می‌گذاشتم، وقتی از شرایط ایران برای او می‌گفتم، وقتی از عزاداری‌ها و از حمایت مردمی می‌گفتم، از این‌که بسیاری در کنار ما هستند و با ما در این عزاداری همدلی می‌کنند، برایش خیلی خیلی سخت بود بفهمد چه می‌گذرد. من تلاش این بچه را می‌دیدم که چطور سعی می‌کند این دو دنیای بسیار متفاوت را، دنیای روزانه زندگی‌اش در یک جامعه‌ای مثل سوئد را با آن فضای انتزاعی که من برایش به وجود آورده بودم و به اطلاع او می‌رساندم و می‌خواستم بداند که چه می‌گذرد، متوجه شود. تلاش او برای درک آن نقطه‌ای که ما به آن رسیده بودیم، بسیار بسیار سخت بود.»

پویا شریف اما در به‌مرور که بزرگ می‌شود، با مسائل خاص ایران آشنا می‌شود، هرچند «در نهایت راه دیگری را برای زندگی برای خودش انتخاب کرد و امروز می‌توانم بگویم جزو افراد نادری است که در سوئد، در زمینه‌های هوش مصنوعی کار می‌کند و بسیار هم به کارش و ایده‌هایش علاقه‌مند است و زندگی و حیات خودش را در آن فضا جست‌وجو کرده است.»

یک سال بعد از قتل مجید شریف، گذرنامه مهشید تحویل داده می‌شود و او همزمان با اولین سالگرد قتل همسرش به ایران می‌رسد.

«پویا همراه من نبود. نمی‌خواستم همراه من باشد، چون زیر ۱۸ سال بود و من هیچ ایده‌ای نداشتم چه اتفاقی می‌تواند بیفتد. در گفت‌وگوهایی هم که با خانواده مجید و پدر و مادرش داشتم، آن‌ها خیلی تأکید داشتند که حداقل پویا را حفظ کنیم.»

پدر مجید ۸۳ سال و مادر مجید ۸۱ سال داشت که این اتفاق افتاد و هراس خاصی را من در آن‌ها می‌دیدم که مبدا اتفاقی برای پویا بیفتد و عمیقاً درخواست می‌کردند که حداقل من این را به‌عنوان وظیفه زندگی‌ام برای خودم قائل باشم که به این بچه حق حیات بدهم. به همین دلیل، به خاطر ریسک‌هایی که می‌توانست داشته باشد، در آن سفر من پویا را نبردم. اما به محض این‌که ۱۸ سالش شد، برای این‌که بتواند به خانم عبادی و کالت بدهد تا بتواند بعد از مرگ مادر بزرگش پرونده پدرش را دنبال کند، با هم به ایران رفتیم».

پدر و مادر مجید شریف تنها فرزندشان را در جریان قتل‌های زنجیره‌ای از دست داده بودند و پس از فوت آن‌ها، تنها نوه‌شان راهی ایران شده بود تا با وکالت دادن به شیرین عبادی به‌عنوان وکیل خانواده، پیگیر پرونده قتل پدرش باشد.

مهشید شریف می‌گوید: «پویا با یک تضاد عجیبی مواجه بود. پدری که عالی‌ترین تحصیلات دانشگاهی را در دو رشته مختلف فیزیک و علوم انسانی با بالاترین رتبه‌ها در دانشگاه‌های ایران و فرانسه و آمریکا داشت، به زبان‌های مختلفی مسلط بود و قدرت تحقیق و فکر و جوشش و جنبش داشت، چرا به ایران بازگشت؟ یاد می‌آید اولین سؤال‌هایی که پویا در ایران از من می‌کرد این بود که یک آدمی با این مشخصات خیلی راحت می‌توانست به جنبش‌های فکری جهانی بپیوندد به جای این‌که به ایران برگردد. در عالم نوجوانی خودش در جست‌وجوی این سؤال بود که پدرش با این مشخصات ویژه و درک و توان و اندوخته قابل‌توجه علمی در سطح جهانی برای چه باید چنین ریسکی را در زندگی‌اش بپذیرد و به ایران برگردد. در گفت‌وگو‌هایی که آخر سفر داشتیم، تنها پذیرفت که فقط یک عشق و احساس اعتماد به مردمی که زندگی را جور دیگری می‌خواهند می‌تواند کسی را به ایران برگرداند و پدرش می‌خواست در این پروسه کنار مردم باشد».

به عقیده مهشید شریف هم «مجید به این نکته رسیده بود که کار سیاسی که او برای خود در نظر گرفته بود، در خارج از کشور به بن‌بست رسیده، به این معنا که پویایی و تحولی در آن حرکتی که شروع کرده بود نمی‌دید و از آن‌جا که یک آدم جستجوگر و خلاق بود، در تأملات خودش به این نتیجه رسیده بود که تمایل دارد به ایران برگردد و به شکل دیگری و نوع دیگری مبارزه کند».

کنار مردم بودن اما برای مجید شریف به قیمت جان‌ش تمام شد و این چیزی نبود که تنها در آبان ۷۷ اتفاق افتاده باشد بلکه مقدماتی داشت که از روزهای نخست بازگشت شریف به ایران آغاز شد.

«از همان موقعی که برگشت، بارها و بارها احضار شد و در محلی به نام هتل استقلال او را می‌بردند و بازجویی می‌کردند. هر بار به شکل‌های مختلف جلوی فعالیت‌های قلمی او را می‌گرفتند و تا بدان‌جا پیش رفتند که ناچار شد به مترجمی روی بیاورد. تماس‌های کمتری با ما می‌گرفت که مدام کمتر می‌شد و حرف‌های مبهم در تلفن برای من که او را خوب می‌شناختم، نشانگر وضعیتی غیرعادی بود. می‌دانستم که در وضعیتی عادی نیست. تا این‌که آن فاجعه رخ داد.»

عبدالله شهبازی، تاریخ‌نگار و از مؤسسان مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در ایران، گفته است که «به بهانه مشکوک بودن به مواد مخدر با ارائه حکم جعلی دادستانی سوار اتومبیل می‌کنند. اتومبیل یک تاکسی بوده. وی را به پارکینگ در یوسف‌آباد می‌برند و پس از آوردن جوراب، آمپول پتاس را به زیر ناخن انگشت بزرگ پا تزریق می‌کنند. مهرداد عالیخانی قتل شریف را این‌گونه توضیح داده است: "بردم توی انباری. مقاومت. بیهوش. درازکش. آمپول. جوراب. داخل تاکسی. سمت چپ عقب. عادی. در همان مسیر. نیش ترمز کنار پیاده‌رو. دست روی قلبش. کفش و جورابش را هم پایش کرده بودیم. نمره تاکسی را عوض کرده بودیم. (پلاک برجسته نیست.) تدارک پلاک برجسته را دیده بودم." در این عملیات، علاوه بر عالیخانی پنج نفر دیگر شرکت داشتند که یکی راننده بود و بقیه نیروی عملیاتی که دو نفر با اتومبیل دیگر تاکسی را دنبال می‌کردند. جسد را با همان تاکسی به حوالی خانه شریف برده و در پیاده‌رو رها می‌کنند. پزشکی قانونی علت مرگ را ایست قلبی تشخیص می‌دهد.»

اسلام منهای دموکراسی؛ بازاندیشی ضروری در مبارزه سیاسی و طرح نهادهای دموکراتیک؛ سیری در قلمرو درون؛ اراده قدرت مجموعه دو جلدی؛ پیامبر؛ اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل-تاریخ یک ارتداد؛ و نقدینه قلب در محک تجربه از جمله تالیف‌ها و ترجمه‌های مجید شریف است که منتشر شده است.

مهشید شریف امیدوار به دادخواهی و همراهی مردم با دادخواهی‌ها می‌گوید: «چیزی که به نظر من بسیار بسیار مهم است هر سال روی آن تکیه کنیم، حرکت دادخواهی است. اگر در ابتدا و در سال‌های اولیه خانواده‌ها و قشری در اطراف این خانواده‌ها دنبال دادخواهی بودند، امروز مسئله دادخواهی این قتل‌های بی‌رحمانه بسیار بسیار فراتر از خانواده‌ها رفته و این چیزی است که همه ما را خیلی خوشحال می‌کند. این‌که جنبش مردمی توانست در تمام این سال‌ها

هم استقلال دادخواهی خود را حفظ کند و هم بتواند دل‌ها و وجدان‌های آزاده دیگری را به سمت خود بیاورد. این بسیار بسیار مرا خوشحال می‌کند که جنبش دادخواهی فراتر از خانواده‌ها رفته است.»